

هویت ملی و مشروعیت سیاسی در ایران

رؤیا زمانی^۱

بابک ارسیا^۲

چکیده

مشروعیت سیاسی را می‌توان به باور جمعی اعضای درون یک نظام و حاکمیت سیاسی به وجود و استمرار نظام یا حاکمیت تعریف کرد. این باور و اعتقاد موجب می‌شود که هر یک از اعضا، تبعیت از قدرت اعمال شده و پیروی از حاکمیت سیاسی را بر خود لازم تلقی کنند. بدین ترتیب اطاعت از قدرت و نهاد سیاسی به یک امر هنجاری، اخلاقی و منطقی بدل می‌شود و دیگر نیازی به اعمال سلطه و زور نیست. اما در کشورهایی نظیر ایران که ناهمگونی اقوام در آن بسیار است و عدم یکپارچگی ملی به عنوان مهم‌ترین علل نامنی و بی‌ثباتی سیاسی تلقی می‌شود، و مشروعیت آن را زیر سؤال می‌برد، دیگر نمی‌توان با استراتژی‌های تقلیل‌گرایانه از میان برد. آنچه موجبات استحکام و ثبات نظام‌های سیاسی در ایران را فراهم می‌کند نه انکار هویت‌های متمایز قومی، بلکه ساخت مشروع سیاسی و ایجاد یک حاکمیت ملی به معنای واقعی و تمام و کمال آن است. این بدان معنا خواهد بود که در صورتی که نظام‌های سیاسی اگر مشروعیت کافی را در جامعه احراز کنند، حتی تنوع قومی و هویتی نخواهد توانست در تداوم و تثبیت آن وقفه‌ای ایجاد کند. در جامعه‌ای که قدرت بر اراده ملی استوار نباشد، حکومت فاقد مشروعیت خواهد بود و توان تأمین منافع ملی و حل بحران هویت را نخواهد داشت و دولت ملی با اتکا به نهادهای دموکراتیک، به راحتی می‌تواند در داخل، نماینده هویت‌های مختلف قومی (در قالب شهروندان) باشد و در نظام بین‌المللی منافع ملی آن جامعه را تعقیب و تأمین کند.

واژه‌گان کلیدی: هویت ملی، مشروعیت، مشروعیت سیاسی، حاکمیت سیاسی، ایران.

۱- دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز، تهران، ایران.

babakarsia@gmail.com

۲- عضو هیئت علمی جهاد دانشگاهی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

مقدمه

امروزه موضوع هویت و مسائل مربوط به آن در همه سطوح حیات اجتماعی از کوچکترین آن‌ها یعنی اجتماع خانوادگی تا بزرگترین آنها، یعنی اجتماع بین‌المللی یا جهانی مطرح است (عبداللهی، ۱۳۸۱: ۱۰۲) حتی امروزه بنا به اعتقاد بعضی‌ها، مفهوم پست مدرن فی‌نفسه کوششی بوده برای تبیین آشکار این حس روزافزون که در دوران پس از جنگ دوم جهانی، دیگر مسئله شدن هویت را در حیات جوامع باید وضعیتی عام محسوب کرد و به گونه‌ای، محصول ناکامی‌های عصر روشنگری نیز شمرده می‌شود؛ بی‌ثبات گشتن هویت در عصر کنونی دارای پایه‌های ساختاری است که با دگرذیسی اقتصادی و فناوری‌های پیوند دارد که در قلمروهای تولید و به‌خصوص مصرف فرهنگی روی داده است (جی‌دان، ۱۳۸۵: ۲-۳).

هابرماس معتقد است: تاکید مارکس بر رخساره اقتصادی جامعه، مربوط به سرمایه‌داری اولیه است. از نظر او در سرمایه‌داری متاخر تاکید بر رخساره سیاسی حکومت می‌باشد. به زعم هابرماس مداخله و درگیری هر چه بیشتر حکومت در سیستم‌ها و خرده سیستم‌های متعدد اجتماعی دست‌آخر به بحران‌های انگیزشی منجر می‌شود که ثمره‌اش بحران یکپارچگی اجتماعی خواهد بود. از آنجایی که این امر انگیزش‌های مردم را برای شرکت در اداره امور عمومی تحلیل می‌برد؛ خود به خود مسائل مربوط به مشروعیت سیستم سیاسی را مطرح می‌سازد (حریری اکبری، ۱۳۹۳: ۶-۷).

بسیاری از جوانان با کنده شدن از بنیادهای سنتی و در شرایط ضعف یا نبود ساختارهای نوین مدنی و یا عدم تشخیص الگوهای مناسب، دچار تعارض، سردرگمی و بلاتکلیفی می‌شوند و خود را بین سنت و مدرنیته سرگردان می‌بینند در چنین شرایطی است که آنومی یا نابسامانی اجتماعی زمینه لازم را برای پیدایش بحران هویت، سرخوردگی‌های روانی، فردگرایی خودخواهانه، جمع‌گرایی خاص‌گرایانه، بی‌تعهدی، فساد اخلاقی، هنجارشکنی

و اختلال در نظم و کنترل اجتماعی، تخریب منابع و پایمال شدن منافع ملی، خشونت و احساس عدم امنیت، نارضایتی و برون‌گرایی پدید می‌آورد (عبداللهی، ۱۳۷۵: ۱۰۳).

هویت

در علوم اجتماعی، مفهوم هویت به عنوان یکی از پیچیده‌ترین مفاهیم، مورد توجه محققان رشته‌های مختلف به‌ویژه روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و علوم سیاسی قرار گرفته است. مفهوم هویت، آن‌گونه که امروزه در ادبیات علمی و دانشگاهی مطرح است، از نظر جایگاه و مبدأ اولیه، منشأ روان‌شناسانه دارد. اگر چه سابقه کاربرد آن در معارف نظری به ویژه فلسفه، قدیمی‌تر است. کاربرد روان‌شناسانه این مفهوم، رواج بیشتری یافته است. ماهیت پیچیده و سیال مفهوم هویت آن‌را موجد معانی متعدد کرده به طوری که هر رشته‌ی علمی به فراخور روش و مسأله علمی، معنای خاصی از آن در نظر گرفته است. در فرهنگ جامعه‌شناسی هویت به معنای پنداشت نسبتاً پایدار فرد از کیستی و چیستی خود در ارتباط با افراد و گروه‌های دیگر اطلاق می‌شود که از طریق تعاملات اجتماعی و در فرایند اجتماعی شدن تکوین می‌یابد (جانسون، ۱۹۹۷) اگرچه مبحث هویت، یعنی بحث و تلاش برای پاسخگویی به پرسش «من که هستم؟» قدمتی دیرینه خصوصاً در حوزه فلسفی خود دارد، لکن در ابعاد اجتماعی یکی از اساسی‌ترین و بدیع‌ترین مباحث عصر مدرن و پسامدرن به شمار می‌آید (تاجیک، ۱۳۹۴: ۷). همچنین استوارت‌هال با رویکردی هگلی، هویت را روندی سیال می‌داند که عاملی برای شناخته شدن محسوب می‌شود (هال، ۱۹۹۱: ۳۶). واژه هویت^۱ ریشه در زبان لاتین دارد و دو معنای اصلی دارد: اولین معنای آن بیانگر مفهوم تشابه مطلق است؛ معنای دوم آن به مفهوم تمایز است که با مرور زمان سازگاری و تداوم را فرض می‌گیرد؛ بدین ترتیب مفهوم هویت به طور همزمان میان افراد یا اشیاء دو نسبت محتمل برقرار می‌سازد: از یک‌طرف، شباهت، و از طرف دیگر، تفاوت (جنکیز، ۱۳۸۱: ۵) در زبان

فارسی هویت به معنی صفت جوهری، ذات، هستی و وجوه منسوب به شیء یا شخص (عمید، ۱۳۶۵) و آنچه موجب شناسایی شخصی یا چیزی می‌شود به کار رفته است؛ هویت دارای طبقه‌بندی‌های عدیده‌ای است که مهم‌ترین آنها فردی و جمعی است. هویت از هر نوعی که باشد برآیندی دیالکتیکی از دو صفت همسانی و ناهمسانی یا تشابه و تمایز بین خود و غیر خود (خود با دیگری و خودمان با دیگران) و جذب و دفع است که می‌توانند بایگدیگر رابطه‌ای مکمل، متضاد و... داشته باشند (عبداللهی، ۱۳۷۵: ۱۰۷).

رویکردهای نظری به هویت

در خصوص هویت سه رویکرد کلی وجود دارد:

۱- **رویکرد گوهرگرا:** در این رویکرد جهان را به «یگانه خودی» و «بیگانه» و یا غیر خودی تقسیم می‌کند (تاجیک، ۱۳۹۴: ۲۱) در این رویکرد ماهیت اصیل است و از دیگری کاملاً متمایز است؛ تردیدی نیست که فراروایت مدرنیته، گفتمانی «گوهرگرا» است؛ در کانون این گفتمان، باور به حقیقت جوهر/ماهیت و قابلیت غیر تقلیل، تخفیف، و تغییرپذیری آن و به تبع اعتقاد به نقش بلامنازع ماهیت، در ساخت و پردازش شخص و یا شیء مشخص نهفته است؛ اندیشه غربی مبتنی بر منطق این‌همانی است و در تقابل‌ها شکل گرفته است مانند تقابل مرد / زن، وجود/عدم (همان: ۲۶-۲۷).

۲- **رویکرد سازه‌گرا:** رویکرد (سازه‌گرایی اجتماعی)، از جمله رویکردهایی است که در مقابل گوهرگرایان شکل گرفت؛ اندیشمندان سازه‌گرای اجتماعی بر این باورند که ماهیت، خود ساخته و پرداخته‌ای تاریخی است و در ظرف زمان و مکان خاص شکل گرفته و معنا می‌یابد؛ این رویکرد چهار ویژگی دارد:

الف. واکنش نسبت به این ایده که آنچه در جهان خارج مشاهده می‌شود طبیعی است. برای مثال ظهور مفهوم جنسیت در تاریخ را نباید بر مبنای تمایز طبیعی بین زن و مرد توجیه کرد، بلکه جنسیت مفهومی برساخته اجتماعی است.

ب. مفاهیم جنبه خاص تاریخی و فرهنگی دارند و محصول ترتیبات خاص اقتصادی اجتماعی می‌باشند؛

ج. نه تنها دانش به طرز اجتماعی ساخته می‌شود بلکه از طریق کنش و واکنش بین افراد تداوم می‌یابد.

د. بین دانش و کنش اجتماعی نسبتی وجود دارد؛ هر سازه اجتماعی نوع خاصی از کنش های اجتماعی را طلب می‌کند (همان: ۳۹-۴۱).

۳- **رویکردهای جدید:** در دهه‌های اخیر رهیافت‌ها و رویکردهای بسیار متفاوتی همچون: «رهیافت گفتمانی»، «پسامدرنیسم»، «پساساختارگرایی»، «پسامارکسیسم»، «روانکاوی» و... در عرصه مباحث مربوط به «هویت» مطرح شده‌اند؛ رهیافت گفتمانی تمرکز بر چگونگی تولید و سامان یافتن تمایزات و کنش‌های گفتمانی و انکار نقش هرگونه عامل طبیعی و نیز عنصر و کارگزار اجتماعی از قبل موجود در شکل‌گیری و تعریف هویت‌ها دارد. پساساختارگرایان و پسامدرنیست‌ها، همچون نظریه‌پردازان گفتمانی و برخلاف رویکردهای «گوهرگرا» و «سازه‌گرا» که می‌کوشیدند هویت را امری طبیعی جلوه دهند، برآنند که هویت امری تاریخی و محتمل است؛ این پدیده همانند بسیاری پدیده‌های دیگر، محصول «زمان و تصادف» است و توسط منطق یا اصلی فرا تاریخی تعیین نمی‌شود (همان: ۵۵-۵۷).

سرمايه هویتی

جیمز گت می‌گوید: ترکیب سطوح تحلیل دوره‌های ساختار اجتماعی با چارچوب هویت فرهنگی می‌تواند در اصلاح برخی مفاهیم هویتی که در دهه‌های گذشته مطرح شده به ما کمک کند؛ شکل‌گیری هویت اجتماعی در اصل مرتبط با نوع جامعه است؛ هویت در جوامع پیش مدرن اسنادی و در جوامع مدرن اولیه اکتسابی و در جوامع مدرن اخیر مدیریت شده است (کت، ۱۹۷۷).

در بررسی هویت گروهی بر مفهوم سرمایه هویتی تاکید می‌کنند؛ در این رویکرد از روش روانشناسی اجتماعی استفاده می‌شود که در آن سعی شده، فهم‌های جامعه‌شناختی و روانشناختی در مورد هویت با هم جمع شوند؛ سرمایه هویتی دارای منابع عینی و غیرعینی است؛ منابع عینی بیشتر شامل رفتارهای بین افراد می‌شوند، در حالی که منابع غیرعینی بیشتر بر ویژگی‌های شخصی تاکید دارند. کسب سرمایه هویتی به عبارتی ارجاع داده می‌شود به شبکه امتیازات یا داشته‌های افراد که در یک موقعیت معین در زمانی از شرایط درباره این که «آن‌ها چه کسانی هستند» به دست آمده باشد؛ منابع عینی می‌تواند شامل منابع مالی، مدارک تحصیلی (سرمایه آکادمیک)، صلاحیت‌های اجتماعی داده شده، عضویت در گروه‌های اخوت، عضویت در انجمن‌ها، الگوهای گفتاری (سرمایه زبانی) و موقعیت والدینی، بنا به دیدگاه جامعه‌شناختی منابع عینی با هم در ارتباطند؛ منابع غیر عینی می‌تواند شامل توانایی‌ها و ظرفیت‌های روانی مانند کاوش تعهدها، قدرت خود، کنترل دورنی، خود بازبینی، اعتماد به نفس، احساس هدف در زندگی، گیرایی اجتماعی، توانایی انتقادی فکر کردن، توانایی استدلال اخلاقی؛ مشخصه مشترک این ویژگی‌ها این است که آنها باید به افراد کمک کنند تا بطور کلی بتوانند موانع و فرصت‌های مختلف اجتماعی شغلی و شخصی در زندگی بزرگسالی را درک و مورد ارزیابی قرار دهند (کت، ۱۹۷۷: ۵۷۸).

منابع هویت

هویت تعیین‌کننده اهداف، آرمان‌ها و ارزش‌های افراد و گروه‌ها بوده و رفتار افراد و گروه‌ها را هدایت و جهت‌دهی می‌کند و دارای سرچشمه‌های متفاوت است. در این سرچشمه‌ها عده‌ای ریشه در ارزش‌های سنتی دارد و سنت تبیین‌گر نوع نگرش و ذهنیت فرد در اجتماع می‌باشد. در بخش دیگر می‌توان از ارزش‌های قومی نژادی و مذهبی از سرچشمه‌های هویت بخش سنتی اشاره رفت که چگونه مسیر و هدف نوعیت دید در جوامع را مشخص می‌کند.

هویت در جوامع سنتی توسط این سرچشمه‌ها تعیین می‌شود و جوامع سنتی به این ارزش‌ها منسجم وفادار است. اما جوامع در فرایند تکاملی خود از سرچشمه‌های دیگر هویتی نیز برخوردار می‌گردد که این سرچشمه‌ها برای عده ای ایدئولوژیکی است. ایدئولوژی در دنیای جدید از منابع عمده‌ای هویت‌بخشی در دنیای جدید است که در کنار دیگر سرچشمه‌ها سنتی به افراد هویت می‌بخشد. جاذبه‌های شخصی هویت‌دهنده بخش دیگر از ارزش‌های مدرن است و در کنار این‌ها ارزش‌های مدنی و احساس تعلق و وفاداری به قانون اساسی نظام سیاسی از سرچشمه‌های دیگر هویت‌بخش در جامعه است (روزنامه اطلاعات روز، ۷ بهمن ۱۳۹۲).

هویت جمعی

شیوه مشترک در نحوه تفکر، احساسات و تمایلات یک گروه است که نوعی احساس، تعهد و تکلیف نسبت به گروه را برمی‌انگیزد (رزازی فر، ۱۳۸۹: ۱۰۲) اگر گروه و جامعه را به عنوان ارگانیک در نظر بگیریم که اعضای آنها چنان رابطه ای با همدیگر دارند که یک کل واحدی را تشکیل می‌دهند می‌توان از هویت آن گروه یا جامعه بحث کرد بر این اساس می‌توان گفت هویت جمعی عبارت است از ویژگی‌ها و خصوصیات فکری و عاطفی خاص یک گروه که باعث انسجام درونی آن گروه می‌شود و آن را از گروه‌های دیگر متمایز می‌کند. به دلیل وجود گروه‌های متنوع در هر جامعه‌ای هویت‌های جمعی مختلفی در جامعه وجود دارد بالاترین سطح هویت جمعی در هر جامعه‌ای (کشوری) «هویت جامعه‌ای» است، در سطح پایین‌تر از هویت جامعه‌ای، هویت‌های گروهی قرار می‌گیرد؛ مثلاً حزب به عنوان گروه سیاسی دارای یک هویت جمعی خاصی است، گروه‌های قومی هویت جمعی مخصوص دارند و در کل همه گروه‌ها و مقوله‌هایی که در جامعه وجود دارند، دارای هویت‌های گروهی و جمعی ویژه‌ای هستند، بالاتر از هویت جامعه‌ای نیز هویت‌هایی مثل هویت دینی، هویت شرقی و غربی و... وجود دارند (احمدلو، ۱۳۹۱: ۲۰-۲۱).

از جهتی دیگر، بنا به اعتقاد گروهی هویت جمعی در یک بستر تاریخی شکل می‌گیرد؛ به عبارتی یک روایت تاریخی می‌تواند منشاء هویت جمعی باشد؛ منظور از روایت طرح یا پی‌رنگ می‌باشد؛ پل ریکور روایت را کل قابل فهمی که بر توالی رشته‌ی رویدادهای هر داستان حاکم است می‌داند (احمدی، ۱۳۸۶: ۳۲) و در سطح مفهومی روایت به مثابه یک فرا رمزگان عمل می‌کند که بر مبنای آن پیام‌ها درباره سرشت واقعیت‌های فرهنگی و تاریخی انتقال می‌یابد و با توجه به این نکته که هویت‌ها در طول زمان نیز ثابت نیستند و تغییر می‌کنند، پس یک گروه هویت جمعی خود را از طریق گذشته تشخیص می‌دهد و آن را تفسیر می‌کند. همه این‌ها در بستر روایت‌گری صورت می‌گیرد که در قالب آن با ارائه تفسیری داستان‌وار تداوم تاریخی و انسجام هویتی به هر قیمتی حفظ می‌شود (همان: ۳۱-۳۳).

ملت

در یک تعریف، ملت را می‌توان به‌عنوان یک گروه گسترده از افراد غیرخویشاوندی که فکر و احساس می‌کنند که دارای مشترکات یکسانی هستند و با گروه‌های بزرگ دیگر متفاوتند و جامعه‌ای متمایز را تشکیل می‌دهند را در نظر گرفت (دیوس، ۲۰۰۱: ۱). یکی از جامع‌ترین تعریف‌ها را آنتونی اسمیت مطرح کرده است؛ به گفته او «ملت عبارت است از یک جمعیت انسانی که به این اسم نامیده شده‌اند و اعضای آن دارای سرزمین تاریخی، اسطوره‌ها، خاطره‌های تاریخی، فرهنگ عمومی، اقتصاد و حقوق و وظایف قانونی مشترکی هستند». عناصر تشکیل‌دهنده ملت را می‌توان به دو گروه اصلی طبقه‌بندی کرد: گروه نخست شامل عناصر عینی و گروه دوم شامل عناصر ذهنی است. عوامل سرزمینی جزء گروه نخست و عناصر اسطوره‌ای، خاطره‌ها، باورها و فرهنگ‌ها جزء گروه دوم محسوب می‌شوند. همان‌طور که اغلب اشاره می‌شود، ملت‌ها به وسیله وجدان اخلاقی و آگاهی‌شان به خود به‌عنوان یک ملت بازشناخته می‌شوند؛ این امر در جوامع مدرن و پیشامدرن هر دو

صادق است، در نهایت این آگاهی به خود و خودمختاری سیاسی و حق حاکمیت را می‌سازد. البته این آگاهی جنبه اجتماعی دارد؛ از سوی دیگر تکوین مفهوم ملت همانند تکوین هر کلیت جمعی دیگری مستلزم حرکت از آگاهی به من به جانب آگاهی به ماست. این کلیت جمعی ضرورتاً نباید یک واقعیت طبیعی باشد، بلکه می‌تواند رنگ و بوی اسطوره‌ای داشته باشد؛ این اسطوره‌ها در تقویت پایه‌های مناسب اجتماعی و ارزش جامعه نقش دارند و برای انسجام اجتماعی موثرند (احمدی، ۱۳۹۵: ۲۷).

برای تعریف پدیده ملت از یک رویکرد قومی- نمادی نیز استفاده شده است؛ این رویکرد تکوین ملت را قدیمی‌تر از دوران مدرن می‌داند و ملت را دارای ریشه‌های پیشامدرن می‌داند، اگرچه در دوران مدرن گسست‌هایی در هویت‌های جمعی فرهنگی صورت گرفت و ملت‌ها از جنبه‌های مختلف نهادی، ایدئولوژیک، سازماندهی اداری... حقوق اداری و سیاسی تغییر شکل پیدا کردند، ولی نمی‌توان از این گفته چنین نتیجه‌گیری کرد که ملت‌ها زاییده دوره مدرن‌اند؛ در واقع ملت‌های جدید حاصل بازسازی هویت‌های سرزمین قدیمی‌ترند.

ملی‌گرایی

دو رویکرد در مطالعه تفاوت‌های میهن‌پرستی و ملی‌گرایی وجود دارد: رویکرد اول میهن‌پرستی به‌عنوان دل‌بستگی و وفاداری به یک ملت بدون داشتن احساس دشمنی متناظر نسبت به ملت‌های دیگر و ملی‌گرایی به‌عنوان داشتن احساس مثبت نسبت به یک ملت و احساس منفی نسبت به ملت‌های دیگر تلقی شده است و در دیدگاه دوم ملی‌گرایی بسیار پیچیده‌تر از میهن‌پرستی است؛ میهن‌پرستی به‌عنوان رابطه‌ای بین فرد و ملت محسوب می‌شود؛ ملی‌گرایی به‌عنوان شکل‌گیری پیچیده یک ملت است. تئوری‌های گروه‌های مرجع می‌گویند که ملی‌گرایی الزاماً به وجود آورنده احساس منفی نسبت به ملت‌های دیگر نیست (کروستلینا: از منبع اینترنتی).

مارکس، ناسیونالیسم را در رابطه با «بازار» به مفهوم نظام تولید و توزیع گسترده و انبوه کالا در شیوه تولید بورژوازی، مشاهده می‌کند، بدین معنی ناسیونالیسم در پیوند با بورژوازی و فعالیت‌های اقتصادی بورژواهاست؛ هر جا که چنین بازاری ناپیداست، ناسیونالیسم را هم نمی‌توان مشاهده کرد (کاتم، ۱۳۹۵: ۲).

مفهوم ملت و ملی‌گرایی در جوامع اروپای غربی بر اثر تحولات اقتصادی و تغییر ساختار طبقاتی حاصل رشد شیوه تولید سرمایه‌داری و پیدایش و بسط کلنیالیسم و استعمار سرمایه‌داری دچار تحولات فراوان شده است. از آنجا که امروزه شرایط مرحله جدید استعمار سرمایه‌داری جهانی که به نام جهانی شدن عرضه می‌گردد؛ شرایط اقتصادی، اجتماعی در جوامع اروپای غربی در حال دگرگونی می‌باشند، مفهوم ناسیونالیسم در این کشورها نیز در حال دگرگونی و تحول است. در اواخر دوره فئودالیسم در اروپای غربی و اوائل رشد شیوه تولید سرمایه‌داری در این منطقه، ملی‌گرایی در این جوامع دارای محتوای اجتماعی دموکراتیک بود، زیرا اکثریت مردم محروم این جوامع در مبارزه علیه فئودالیسم و کلیسای کاتولیک از حق حیات خود دفاع می‌کردند و در این رابطه میان این طبقات و طبقه سرمایه‌داری نوخاسته که به خاطر منافع طبقاتی‌اش با فئودال‌ها و کلیسای کاتولیک درگیر بود هماهنگی وجود داشت. بر اثر رشد تولید سرمایه‌داری، تغییر ساختار طبقاتی جامعه و قرار گرفتن طبقه سرمایه‌داری در برابر طبقه کارگر، مفهوم و واژه ملی و ملی‌گرایی به تدریج محتوای اجتماعی و معنای دموکراتیک خود را از دست داد و تبدیل به ایدئولوژی طبقه سرمایه‌دار شد. بازتاب محتوای اجتماعی و دموکراتیک ملی و ملی‌گرایی را می‌توان در شعارهای انقلاب فرانسه در برابری، برادری و آزادی یافت (رواسانی، ۱۳۹۰: ۱۲-۱۳).

با توسعه سرمایه‌داری، ملی‌گرایی طبقات حاکم جوامع سرمایه‌داری، به صورت ابزاری برای بسیج توده‌های جوامع سرمایه‌داری برای سلطه بر جوامع مستعمراتی، توجیه غارت‌ها و جنایات طبقات حاکم این کشورها در مستعمرات، به دست آوردن و یا حفظ منافع اقتصادی در بازارهای جهانی در مبارزه و رقابت با سایر غارتگران استعماری درآمد، اما ملی‌گرایی

طبقات محروم، بر اثر تغییر شرایط اجتماعی در داخل این جوامع و شیوه تولید سرمایه‌داری، به سوی نظریات و فرضیه‌های سوسیالیستی گرایش یافت. ملی‌گرایی طبقات حاکم بر فرضیه‌های نژادی، نفی وجود طبقات، انکار اختلاف و جنگ طبقاتی، تقدیس سلاطین، تحقیر اقوام، تحریف تاریخ، پنهان کردن واقعیات تاریخی و اجتماعی، استوار است و از دید آن‌ها ملی‌گرا کسی است که به شاهان و جباران تاریخ افتخار کرده و برای نژاد والای خود تمام صفات و فضایل اخلاقی انسانی و برای نژادهای پست تمام صفات رذیله قائل شود (همان: ۱۵)، مفهوم ملی از نظر طبقات زحمتکش و همان خواست و آرمان دموکراتیک مبنی بر رهایی از سلطه استثمارگران خارجی و استثمارگران داخلی است تا در محدوده وطن حق حیات برای همه ساکنین تضمین شود و یک اقلیت بر جان و مال مردم حاکم نباشد (همان: ۱۸).

در رویکردی دیگر، یعنی از منظر لیبرالیسم می‌توان ناسیونالیسم را مورد تأمل قرار داد؛ در لیبرالیسم دو جریان اصلی را می‌توان یاد کرد: یکی لیبرال‌هایی که بر عقل، آن هم به‌طور ابتدا به ساکن و تعیین‌کننده تأکید دارند؛ راشنالیست و دوم لیبرال‌هایی با جهت‌گیری و توجه به احساسات سانتیمنتالیست. این دسته دوم از طرفداران پروپاقرص ناسیونالیسم می‌باشند و نه تنها از ناسیونالیسم به جهت سیاسی دفاع می‌نمایند که به این پدیده همچون موجودی دارای روح و روان و در ارتباط با تبلورهای فرهنگی نگاه می‌کنند؛ همان‌گونه که انسان‌ها آزاد و دارای روح و درک و احساس هستند، ملت‌ها نیز چنین وضعیتی را دارا می‌باشند (کاتم، ۱۳۸۵: ۴). با توجه به تحلیل‌های نظری و تاریخی یاد شده، لازم است اشاره شود که ناسیونالیسم را می‌توان با تسامح و به شیوه لفظ قدمای چند دهه پیش آئین اصالت دادن به ملت و ملی‌گرایی دانست با این تلقی و تسامح نسبت به آن، ملت، گروهی هستند که خود را دارای پیوندها و علقه‌هایی می‌بینند که این پرونده نسبت به دیگر علقه‌ها، ارجحیت دارد. (همان: ۵)

تاریخ ملی‌گرایی در ایران

در توضیح ملی‌گرایی در ایران باید یادآور شد که تا اواخر قرن نوزدهم میلادی به مردم ایران رعیت و رعایا اطلاق می‌شد؛ به‌طور طبیعی اینان در برابر شاه مستبد فاقد هرگونه حقوقی بودند. از اواخر قرن نوزدهم میلادی و اوایل قرن بیستم و در جریان نهضت مشروطه، لغت ملت (ترجمه کلمه نیشن) به علت رشد سرمایه‌داری و نفوذ افکار و نظریات سیاسی و فرهنگی از کشورهای اروپایی به ایران وارد محاورات و مطبوعات سیاسی شد. در مراحل ابتدایی مبارزه علیه دربار مستبد و درباریان، سرمایه‌داری در حال رشد ایران، ملی و ملی‌گرایی رابه معنای دموکراتیک آن تبلیغ می‌نمود و در آن روزها سخن از آمال و آرزوها و سعادت ملت به‌معنای همه مردم در میان بود و به توده‌های محروم، وعده آزادی و عدالت داده می‌شد. این امیدواری در میان توده‌های مردم تبلیغ می‌گردید که با استقرار حکومت قانون، تشکیل مجلس شورای ملی و استقرار رژیم مشروطه، حکومت قانون در جهت حفظ منافع آحاد مردم مستقر خواهد شد، اما زمانی که این احتمال (بسیار ضعیف) به‌وجود آمد که ممکن است در صورت ادامه مبارزات اجتماعی، توده‌های مردم محروم بیدار شده، به‌تدریج به تشکیل سازمان‌های سیاسی پرداخته و در آینده‌ای نه چندان دور قدرت را به‌دست گیرند. وابستگان همان سرمایه‌داری ملی با طبقه حاکم وابسته به استعمار و سرمایه‌داری استعماری ائتلاف کرده و با مشارکت یکدیگر به سرکوبی جریان‌ها اجتماعی مردمی پرداختند.

با شروع و نفوذ سرمایه‌داری استعماری در ایران، طبقه ای در ایران به‌وجود آمد که در دوران پیش از نفوذ و سلطه استعمار سرمایه‌داری در ایران وجود نداشت. طبقه وابسته به استعمار با پیدایش و رشد این طبقه که در آن درباریان، زمین‌داران بزرگ، تجار بزرگ، بخشی از دولتیان در مشاغل مختلف، بخشی از سران ارتش، روشنفکران و روحانیون و... شرکت داشتند، سلطه اقتصادی و سیاسی و فرهنگی سرمایه‌داری بر ایران تثبیت شد و در پی آن، این طبقه به پایگاه اجتماعی دولت وابسته به استعمار در ایران تبدیل گردید

(رواسانی، ۱۳۹۰: ۳۵-۳۲)، اما در مقابل این جریان، گروه دیگری از وابستگان جریان اجتماعی، انقلابی و ملی که پایگاه طبقاتی آن بر اقشار و طبقات محروم، ستمدیده و استثمار شده، زحمتکشان تهیدست ده و شهر و روشنفکرانی که یار و یاور این اقشار بودند قرار دارند. (همان: ۳۵). در خصوص ملی‌گرایی، به طور کلی در کشور بنا به اعتقاد خیلی از محققین در کشورهای تاریخی و باستانی همچون ایران، هند و مصر و ... ریشه تاریخی دارد و مقوله این کشورها از کشورهای جدیدالتاسیس که در عصر کنونی در عرصه جهانی بنا به شرایط مختلف سیاسی و اقتصادی و با قطعنامه‌های سازمان ملل بوجود آمدند متفاوت می‌باشد (احمدی، ۱۳۹۵: ۳۹). به عبارتی حس ملی و همبستگی به یک هویت مشترک در میان ایرانیان سابقه تاریخی طولانی دارد و ریشه در تاریخ باستانی این کشور دارد.

هویت تاریخی ایران

بنا به اعتقاد اشرف کاربرد مفهوم هویت ملی در مورد ایران مشکلی دارد که بدون توجه به آن ممکن است به نتیجه‌گیری‌های نادرست برسیم و آن وجوه تشابه و تمایز میان مفهوم تاریخی هویت ایرانی و مفهوم تازه هویت ملی ایرانی است.

مفهوم تاریخی هویت ایرانی، که در دوران ساسانیان ابداع شده بود، در دوران اسلامی با نشیب و فرازهایی پایدار ماند، در عصر صفوی تولدی دیگر یافت و در عصر جدید به صورت "هویت ملی ایرانی" متجلی گردید. پس اگر گفته شود که هویت ملی امروزی ایرانی سابقه‌ی مثلاً سه هزار یا دو هزار و پانصد و یا دوهزار ساله دارد سخنی به گزاف است، زیرا این تصور از هویت ملی مقوله‌ای کاملاً تاریخی و متعلق به عصر جدید است و به این معنا سابقه تاریخی در دوران‌های دیگر ندارد، اما در مقابل اگر گفته شود که چون مفهوم "هویت ملی ایرانی" در عصر جدید پدید آمده، پس مفهوم "هویت ایرانی" نیز امری تازه و تقلیدی از غرب و یا از شگردهای استعمار است این نیز سخنی نادرست و خلاف واقع است. بنابراین اگر به جای مفهوم "هویت ملی"، که مفهومی پیچیده و پاره‌واست و

هرکسی به ظن خود به آن می‌اندیشد، از مفهوم "هویت ایرانی" و تحولات تاریخی آن از زمان ساسانیان تا عصر مشروطه و از پیدایش "هویت ملی" و تحول آن در قرن حاضر سخن بگوئیم مناسب‌تر به نظر می‌آید (اشرف، ۱۳۷۳: ۱۴).

مفهوم "هویت ایرانی" در معنای یکپارچه سیاسی و قومی و دینی و زبانی و زمانی و مکانی آن که شباهت‌هایی به مفهوم هویت ملی در عصر جدید دارد، در قرن سوم میلادی از سوی پادشاهان ساسانی وارد تاریخ ایران می‌شود. استقرار پادشاهی ساسانی و دین زرتشتی، به عنوان آیین رسمی کشوری، همراه با رسمیت یافتن اسطوره‌های دینی و قومی درباره آفرینش و تاریخ و جایگاه جغرافیایی ایران پایه‌های اصلی هویت اقوام ایرانی را، که در ایران‌شهر زندگی می‌کنند، شکل می‌دهد؛ این مفهوم یک پارچه‌ی هویت ایرانی با افول ساسانیان فرو می‌پاشد؛ حکومت جهانی اسلام جای حکومت ایرانی را می‌گیرد و دین جهانی صورت اسطوره‌ای از زمان و مکان با اسطوره‌های اسلامی درهم می‌آمیزد، متفکران ایرانی بزرگ‌ترین سهم را در تأسیس فرهنگ و تمدن اسلامی به دست می‌آورند، اسلام نیز در فرهنگ ایرانی اثر می‌گذارد و در مقابل شیوه‌های تفکر اسلامی از فرهنگ پُر بار ایرانی سیراب می‌شود؛ تشیع تا بدان حد از فرهنگ ایرانی اثر می‌پذیرد که برخی از سنیان متعصب از سر طعن شیعیان را «مجوس اهل امت» می‌نامند. با آن‌که زبان فارسی و تداوم اسطوره‌های قومی هویت فرهنگی ایران را زنده نگاه می‌دارد، اما یک دوران فترت نه‌قرنی در هویت یک‌پارچه ایرانی پدید می‌آید، پیش از آن‌که این هویت، در تمامیت سیاسی و دینی و فرهنگی‌اش، دوباره به همت پادشاهان صفوی و به یاری مذهب شیعی و با شمشیر قبایل جنگاور ترکمان از نو احیا شود؛ با انقلاب مشروطه و تأسیس نوعی دولت ملی، در معنای امروزی آن، ایرانیت احیا شده در عصر صفوی به صورت هویت ملی در عصر جدید ظاهر می‌شود و سرانجام میان هویت ملی ایرانی و هویت فراگیر اسلامی و میان هر دو با هویت انسان متجدد امروزی درگیری‌های عمیق پدیدار می‌شود (همان: ۱۴).

هویت ملی

هویت ملی یکی از سطوح تعلق و وفاداری است که عمدتاً بر یک واحد سیاسی به نام کشور انطباق دارد و اعضای آن گروه اجتماعی بزرگی به نام «ملت» را می‌سازند که در یک پهنه جغرافیایی زیر حاکمیت سیاسی واحد و مشخصی قرار دارند و از آن طریق نسبت به هم و نسبت به این کل احساس همبستگی و اشتراک در گذشته، حال و آینده دارند (فکوهی، ۱۳۸۱: ۱۴۳).

هویت ملی از انواع هویت جمعی و به معنای احساس همبستگی عاطفی با اجتماع بزرگ ملی و احساس وفاداری به آن است. هویت ملی در کشاکش تصور «ما» از «دیگران» شکل می‌گیرد با آن که هویت قومی سابقه تاریخی دارد، اما «هویت ملی» زاده عصر جدید است که ابتدا در اروپا سر برآورد در این جا توجه به چند نکته اساسی ضروری است؛ یکی این که ملت و هویت ملی و قومی، همچون دیگر پدیده‌های اجتماعی، مقوله‌ای تاریخی است که در سیر حوادث تاریخی پدیدار می‌شود، رشد می‌کند، دگرگون می‌شود و معانی گوناگون و متفاوت پیدا می‌کند (اشرف، ۱۳۷۳: ۸). به‌طور خلاصه می‌توان گفت که هویت ملی احساس و آگاهی نسبت به فرهنگ و باورهایی است که در طول زمان و براساس تجارب تاریخی و محلی در باور و رفتار سیاسی و اجتماعی بروز و ظهور می‌یابد. اساساً زمانی می‌توان از حضور پررنگ هویت ملی در زندگی افراد سخن گفت که به عنوان زبانی مشترک و بر مبنای یک فرهنگ عمومی، یعنی نظامی از ایده‌ها، نشانه‌ها، معاشرت و رویه‌های رفتاری مشترک، در میان اعضای یک گروه ملی پذیرفته شده باشد (بارت، ۱۳۸۱: ۱۴؛ هابزباوم، ۱۹۹۲: ۱۰ و گلنر، ۱۹۸۳).

مفهوم مشروعیت

مشروعیت سیاسی برای این است که دلیل کسب قدرت سیاسی را توضیح و نشان دهد که دلیل تصاحب قدرت آنها چیست و چرا و به چه دلیل دیگران از وی اطاعت می‌نمایند.

مشروعیت مبتی بر اصول و ارزش‌هایی است که این ارزش‌ها توجیه‌کننده حاکمیت حاکمان و ارایه‌کننده دلیل اطاعت مردم می‌باشد. این مشروعیت بیان‌کننده مناسبات جامعه و حکومت است. تبلوردهنده ارزش‌های مردم است. تقویت‌کننده ثبات و امنیت است و از ستون اصلی نظام سیاسی می‌باشد.

ویژگی‌های مشروعیت

۱. مشروعیت بیان‌کننده رابطه میان قدرت و اطاعت است.
۲. مشروعیت یک پدیده هنجاری و تجربی است.
۳. مشروعیت نگرش مردم را نسبت به حکومت عرضه می‌کند.
۴. مشروعیت در جهت افزایش و تهدیدات قدرت رهبران عمل می‌کند.
۵. مشروعیت موجب وفاق و یکپارچگی در سیستم سیاسی است.
۶. مشروعیت تبلوردهنده ارزش‌های جامعه است.
۷. مشروعیت فرمانروایی را تسهیل می‌کند.

منابع مشروعیت

در بیان منابع مشروعیت گونه‌های متفاوت از تعابیر به کار گرفته شده که به‌طور نمونه به مشروعیت‌های بدوی، روحانی، شخصی، قانونی و وسیله‌ای اشاره شده است، اما در مشهورترین تعاریف منابع مشروعیت (وبر)، مشروعیت به سه دسته تقسیم‌بندی شده است:

— مشروعیت عقلانی: در این نوع مشروعیت تاکید و اعتقاد عموم بر قانونی بودن مقررات و حق اعمال مشروعیت کسانی که این مقررات آنان را برای اعمال مشروع فراخوانده مبتنی می‌باشد.

— مشروعیت سنتی: در این نوع مشروعیت باورمندی و اعتقاد بر این است که تقدیس سنت‌های قدیمی و رسم و رسوماتی که در قدیم ملاک و معیار سنجش بوده بر می‌گردد.

و جوه مشروعیت سنتی عبارتند از وراثت، شیخوخیت، خون، نژاد و نخبه‌گرایی از قبیل اوصاف اصالت اشراف، فیلسوفان و روحانیان می‌باشد.

– مشروعیت کاریزماتیک: در این نوع مشروعیت افراد بر فرمانبرداری از یک فرد به خاطر تقدس، قهرمانی یا سرمشق بودن می‌باشد که توسط فرد کاریزما به او الهام شده یا اثار در برابر وی استوار است. در یک چارت‌بندی دیگر، به راحتی می‌توان نوع مشروعیت، منبع مشروعیت، رابطه جامعه و حکومت و انگیزه اطاعت از حکومت را به تصویر کشید. نوع مشروعیت منبع مشروعیت رابطه جامعه و حکومت انگیزه اطاعت سنتی ارزش‌های بدوی ارباب رعیتی اداب و رسوم ایدولوژیک ارزش‌های روحانی اعتقادات ایدولوژی شخصی ارزش‌های شخصی منجی‌گری جذابیت شخصی قانونی قوانین و مقررات برتر از نظر قانونی برابر یک اصل غیرشخصی وسیله‌ای مهارت و لیاقت متخصص دانش، مهارت و تجربه.

مشروعیت نظام سیاسی

در اندیشه سیاسی جدید «یک حکومت یا دولت» وقتی مشروع تلقی می‌شود که «حق حکومت کردن» داشته باشد، لکن سوال اساسی این است که حق حکومت چیست و چگونه تعیین می‌شود؟ از دیدگاه وبر حق حکومت به معنای باور شهروندان به حق حکومت است. از این دیدگاه باور ذهنی به اعتبار یک نظم، ایجادکننده اعتبار آن نظم است. بر این مبنا «حق» به «باور به مناسب بودن نظم موجود» و باور به حق و حکومت کاهش می‌یابد (کوپر، ۱۹۹۶؛ به نقل از یوسفی، ۱۳۹۳: ۷۰).

اصطلاح مشروعیت سیاسی که از اواخر قرن نوزدهم تاکنون برای توضیح نسبت نظام سیاسی و فرد انسانی به کار گرفته شده است، همچنان برای فیلسوفان سیاسی مبهم است. هابرماس از اختلاط بین شرایط کارآیی و شرایط مشروعیت بر حذر می‌دارد. پرسش‌های هنجاری گرچه نمی‌تواند از منظر کارآیی تصمیم‌گیری شود، اما مستلزم این است که دلایل هنجاری با عقلانیت سروکار داشته باشد. مفهوم مشروعیت سیاسی آنچنان که از

مطالعه تاریخ سیاسی جهان برمی‌آید، به‌رغم اختلاط با برآیند اعتماد عمومی نسبت به نظام موجود سیاسی، خود در جوهر و بنیاد به قدرت الزام‌آور عمل سیاسی رسمی و احکام حکومتی مرسوم اشاره دارد.

هویت، مشروعیت و ثبات سیاسی

نقش و کارکرد هر یک از عناصر هویت ملی و مشروعیت سیاسی در ثبات و پایداری نظام سیاسی در بررسی تجربه و تاریخ سیاسی ایران در دوره رژیم پهلوی و در دوره جمهوری اسلامی ایران قابل‌بازشناسی است. تجربه سیاسی ایران در هر دوره بیانگر کارکرد اساسی و مهم مؤلفه مشروعیت در بقای نظام‌های سیاسی است و هویت و مسائل مربوط به آن نقش فرعی و تبعی را در این زمینه ایفا می‌کند.

در دوران پهلوی، بر اصالت عناصر ملی هویت ایرانی در مقابل عناصر دینی و اسلامی به شدت تأکید می‌شد و رژیم تلاش می‌کرد با احیاء میراث ایرانی قبل از اسلام، برای خود مشروعیت ایجاد کند. به این دلیل، به‌طور فزاینده بر سنت‌ها، آئین‌ها و افتخارات ایرانی قبل از اسلام، به‌عنوان تنها شالوده مشروعیت حکومت تأکید می‌شد (هانتر، ۱۳۹۱: ۲۱۱).

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، گفتمان اسلام‌گرا به رویارویی با تلقی رژیم شاه از ناسیونالیسم پرداخت. در گفتمان اسلام‌گرا، دیدگاه‌های مختلفی وجود داشت. مشایخی چهار نوع ملی‌گرایی را بازیابی می‌کند که در آن نظرات رهبران انقلاب اسلامی ایران هم قرار می‌گیرند. این تقسیم‌بندی عبارت است از:

۱. آزادیخواهی - ملی‌گرایی (ملکم خان - حسن تقی‌زاده)
۲. ملی‌گرایی (آقاخان کرامی و فتحعلی آخوندزاده که بر گذشته ایران قبل از اسلام تأکید می‌کردند)
۳. ملی‌گرایی اجتماعی (طالبوف و حیدرخان عمو اوغلی)

۴. ملی‌گرایی اسلامی (سیدحسین مدرس، سیدجمال‌الدین اسدآبادی، امام خمینی، هاشمی رفسنجانی، استاد مطهری، طالقانی) (مشایخی، ۱۳۸۰: ۱۴۵)

انقلاب اسلامی، نشانه مخالفت ملت ایران با ناسیونالیسم شاهنشاهی بود که سعی می‌کرد تا ارزش‌های ایرانی را به‌مثابه بنیاد مشروعیت خویش قرار دهد؛ بعد از پیروزی انقلاب هم ارائه‌تلقی‌های مختلف درباره هویت ملی، نتوانسته است در تقویت مشروعیت نظام سیاسی مؤثر باشد.

مشروعیت سیاسی و همبستگی ملی

بهره‌مندی از دولت ملی که در آن دولت و ملت، به‌طور کامل باهم منطبق باشند؛ بسیار دشوار و تقریباً غیرممکن است و این مسأله در تمام مناطق دنیا عمومیت دارد. بنابراین هرچند که دیدگاه حکومت موثر داخلی و نیز حضور تعیین‌کننده در محیط پرچالش بین‌المللی، ملت - دولت کامل تأثیر زیادی دارد، ولی این وضعیت در عالم واقع چندان گسترده نیست (بوزان، ۱۳۷۸: ۱۴۴).

همانطور که گفته شد، پیشبرد فرآیند ملت‌سازی در بستری از تنوع و پیچیدگی قومی - هویتی کار بسیار دشواری است. اما آنچه در این زمینه اهمیت بیشتری دارد؛ مسأله مشروعیت دولت است. به نظر می‌رسد که مهم‌ترین جنبه تکوین انسجام ملی، سطح مشروعیت حکومت است. از این لحاظ، مفاهیم همبستگی ملی و مشروعیت سیاسی به هم مربوط و وابسته‌اند. مشروعیت سیاسی دولتی می‌تواند گروه‌های مختلف قومی را در سرنوشت ملی سهیم کرده و گرایش‌های گریز از مرکز را کم‌رنگ کند. بنابراین، مشروعیت رابطه عمیقی با مسائل قومی و قوم‌گرایی دارد. دولتی که دارای مشروعیت است کمتر با بحران هویت و مشکلات ناشی از آن مواجه است. در این باره می‌توان به ایالات متحده آمریکا اشاره کرد. آمریکا یکی از متکثرترین دولت‌ها از لحاظ ترکیب قومی است، اما به لحاظ مشروعیت سیاسی ذکر شده؛ به راحتی می‌تواند مسائل قومی را حل و فصل

کند. این مسأله به ویژه در کشورهای در حال توسعه که ساخت اجتماعی چند پاره داشته و از گسیختگی ساختاری رنج می‌برند از اهمیت بیشتری برخوردار است. معمولاً نظام‌های سیاسی مختلف به لحاظ فقدان مشروعیت بیشتر دچار فروپاشی می‌شوند تا مسأله بحران هویت. زمانی که مشروعیت حکومت از سوی هیچ یک از قومیت‌ها پذیرفته نمی‌شود؛ دولت با مشکلات مضاعفی از جانب مسائل قومی مواجه خواهد شد (رنجبر، ۱۳۹۲: ۶۳۶).

در جوامع در حال توسعه، بحران مشروعیت از ناکارکردی منابع سنتی مشروعیت و تأکید رژیم سیاسی حاکم بر منافع سنتی نشأت می‌گیرد. اما در صورت حاکمیت دموکراسی و گسترش مشارکت سیاسی می‌توان به افزایش مشروعیت هر نظام سیاسی امیدوار بود. اجرای وظایف و تکالیف حکومتی، گسترش مشارکت سیاسی، گسترش نهادها و شناسایی بین‌المللی از جمله عواملی است که در فرایند مشروعیت‌یابی، تقویت مشروعیت یا مشروعیت ثانویه مؤثرند (حجاریان، ۱۳۹۰: ۳۱۷).

در ایران هم مشکل اساسی ناشی از فقدان مشروعیت بوده است و همواره حکومت‌ها از این نظر دچار مشکل شده‌اند. کما اینکه در دوره پهلوی هم عامل سرنگونی این رژیم بحران مشروعیت بود. در دهه اول دوره جمهوری اسلامی ایران، مشروعیت بالای نظام سیاسی ناشی از مشروعیت کاریزماتیک، اما و دیگر منابع سنتی و ایدئولوژیک بود و این امر میزان بالایی از یکپارچگی سیاسی و همبستگی ملی را به وجود آورده بود و تلقی‌های مختلف از ملی‌گرایی تأثیری در این زمینه نداشت. اما در دهه دوم، به تدریج که در پایه‌های مشروعیت دولتی اختلال و بحران به وجود آمد؛ باز هم مسائل قومی تا حدودی خود را نشان داد و در عین حال تلقی‌های ملی‌گرایانه از هویت ملی هم که از سوی نخبگان سیاسی کشور بر آن تأکید شد؛ تأثیری در افزایش مشروعیت نداشته است. این مسأله نشان می‌دهد که مشروعیت سیاسی از نظر ثبات سیاسی و همبستگی ملی از اهمیت خاصی برخوردار است و کاهش بحران مشروعیت از مهم‌ترین عوامل در مدیریت بحران هویت محسوب می‌شود (دویچ، ۱۳۸۹: ۳۰).

نتیجه گیری

چارچوب سرزمین خاص و محدود، نماینده منافع تمام شهروندانی است که در آن ساکن هستند و دولتی که بتواند رفاه اقتصادی نسبی را در جامعه فراهم کند؛ دولتی مشروع خواهد بود که شکاف‌های هویتی را به تدریج مستحیل خواهد ساخت. بنابراین مشکل اصلی نه در عدم یکپارچگی اقوام، بلکه در فقدان حاکمیت ملی به مفهوم واقعی آن است. در جامعه ای که قدرت بر اراده ملی استوار نباشد؛ حکومت فاقد مشروعیت خواهد بود و توان تأمین منافع ملی و حل بحران هویت را نخواهد داشت. دولت ملی با اتکا به نهادهای دموکراتیک، به راحتی می‌تواند در داخل، نماینده هویت‌های مختلف قومی (در قالب شهروندان) باشد و در نظام بین‌المللی منافع ملی آن جامعه را تعقیب و تأمین کند. دولت‌های غیردموکراتیک نیز حتی اگر مشکل هویت‌های چندگانه را نداشته باشند؛ قادر به تأمین منافع خود در عرصه جهانی نخواهند بود. بر این اساس، چالش امروزین در برابر ما آن است که از این صورت‌نیم‌بند دولت - ملت کنونی در کشور ما که دستاورد کارکرد عوامل سیاسی و ایدئولوژیک در یک قرن اخیر است؛ چگونه می‌توان دولت - ملتی بنا کرد، در عین حالی که از تصور یکپارچگی مفهوم ملت آزاد باشد، بتواند گوناگونی فرهنگی و زبانی را در زیر سایه‌ی یک دولت مبتنی بر مفهوم شهروندی در جامعه سازگار گرداند.

منابع

- ۱) ایکنبری، جی جان (۱۳۸۲). **تنها ابر قدرت**، ترجمه عظیم فضلی پور، تهران: انتشارات دنیای اقتصاد.
- ۲) احمدلو، حبیب (۱۳۹۱). **بررسی میزان رابطه هویت ملی و قومی در میان جوانان تبریز** پایان نامه کارشناسی ارشد جامعه شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، دانشکده علوم انسانی
- ۳) احمدی، حمید (۱۳۹۵). **هویت، ملیت، قومیت**، تهران: موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- ۴) اشرف، احمد (۱۳۷۳). «بحران هویت ملی و قومی در ایران»، **مجله گفتگو**، شماره ۳.
- ۵) تاجیک، محمدرضا (۱۳۹۴). **روایت غیریت و هویت در میان ایرانیان**، تهران: فرهنگ گفتمان
- ۶) توسلی غلامعباس و قاسمی یار محمد (۱۳۹۱). **مناسبات قومی و رابطه آن با تحول هویت جمعی (نمونه مطالعه ایلام)** مجله جامعه شناسی، دوره چهارم
- ۷) دویچ، کارل، ناسیونالیسم و انواع آن (۱۳۸۹). محمد رضانی، تهران، موسسه مطالعات ملی
- ۸) حریری اکبری، محمد (۱۳۹۳). «اندیشه‌های یورگن هابرماس»، **مجله علوم اجتماعی**، بهار.
- ۹) حجاریان، سعید (۱۳۹۰). **از شاهد قدسی تا شاهد بازاری**، تهران، طرح نو.
- ۱۰) جنکیز، ریچارد (۱۳۸۱)، **(هویت اجتماعی)**، ترجمه تورج یار احمدی، تهران: شیرازه
- ۱۱) جی دان، رابرت (۱۳۸۵)، **نقد اجتماعی پست مدرنیته (بحران هویت)**، صالح نجفی، تهران: پردیس دانش
- ۱۲) رحمت الهی، حسین (۱۳۹۲). «مشروعیت حکومت از دیدگاه اسلام و ماکس وبر»، **مجله اندیشه‌های حقوقی**، سال اول شماره دوازدهم، پاییز.
- ۱۳) رزازی، افسر (۱۳۸۹). «بررسی مفهوم هویت جمعی و جایگاه هویت ملی در شهر مشهد با تاکید بر تأثیر دو عامل عامگرایی و عدالت توزیعی بر هویت ملی»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، شماره ۵.
- ۱۴) رنجبر، مقصود (۱۳۹۲). «هویت ملی و مشروعیت سیاسی در ایران معاصر»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال ششم، شماره ۳.
- ۱۵) طاهری، الوالقاسم (۱۳۸۹). **اصول علم سیاست**، تهران: انتشارات پیام نور.

- ۱۶) عبدالهی، محمد (۱۳۷۵). «جامعه شناسی بحران هویت»، نامه پژوهش، سال، اول، شماره ۲ و ۳.
- ۱۷) عبدالهی، محمد و محمد عثمان حسین بر (۱۳۸۱). «گرایش دانشجویان بلوچ به هویت ملی در ایران»، مجله جامعه شناسی ایران، دوره ی چهارم، شماره ۴، زمستان.
- ۱۸) فکوهی ناصر (۱۳۸۱). «شکل گیری هویتی و الگوهای محلی، ملی و جهانی (مطالعه مورد لرستان)»، مجله جامعه شناسی ایران دوره چهارم، شماره ۴، زمستان.
- ۱۹) کاتم، ریچارد (۱۳۹۵)، ناسیونالیسم در ایران، ترجمه احمد تدین تهران: کویر.
- ۲۰) کرایب، یان (۱۳۸۱). نظریه اجتماعی مدرن از پارسونز تا هابرماس، عباس مخبر، تهران: آگه.
- ۲۱) مشایخی، مهرداد (۱۳۸۰). فرهنگ سیاسی در ج.ا. ایران، تهران: انتشارات باز.
- ۲۲) هابرماس، یورگن (۱۳۸۴). نظریه کنش ارتباطی، کمال پولادی، تهران: انتشارات روزنامه ایران.
- ۲۳) هانتر، شیرین (۱۳۹۱). آینده اسلام و غرب، محمد مجد، تهران: نشر و پژوهش فرزانه روز.
- ۲۴) یوسفی، علی (۱۳۹۳). «تاملی مساله گرا در نتایج سنجش مشروعیت سیاسی دولت در سه شهر تهران، مشهد و یزد»، مجله علوم اجتماعی، بهار.
- 25) Bret, M (1381, 2003). Huviya – e meli -e irani da gostarehye tarix. Faslname motaleate meli, 15, 9-47.
- 26) E. Cot, James (1977). An empirical test of the identity capital model, Journal of Adolescence, 20, 577-597.
- 27) Hall, S. (1991). Old and New Identities, Old and New Ethnicities, in Culture.
- 28) Globalization and the World System. A. D. King (ed.), Basingstoke: Macmillan, 41-68.
- 29) Johnson, A. (1997). The Blackwell Dictionary of Sociology, Blackwell Publishers.